

خویش تقدیر زوده است بی آنکه طلب مال و تقزز و ایهمال ایشان در میان باشد بدین
 خواهد رسید پس ایشان تبطلیم که قابل داروالت و تجلیات حقانی است مشمول گفته اند
 و باطن را از کدورت تعلقات فانی و تجلیات فاسده پاک کرده تا چون آئینه در آینه
 ایشان از رنگ علیانی و رنگ عوایی حجابا بد اعیان حقانی دروکی جمال نماید و صورت کلیات
 الهی مکتوف و معاین شود حضرت مولوی قدس سره میفرماید اندیشه را راکی در
 سده نوزدهم چون روی آئینه که بغض و نکار نیست چون سده نوزدهم زلفش همه
 نقشها در وقت آن سده در دروکی کسب میسر است چون روی آئینه ز صفا ای
 سرتیافت تاریکی دل چو باید که راغبانیت کوبیم چو باید او نیکویم غمخسخت نماند
 نگوید که روز از نیست و عجمی ازین طایفه مذکور بعد از علم تقصیر سستی حق سبحانه و تعالی
 و تقاعد از تلبیس احوال و دعای معین مبداء که علم حق سبحانه و تعالی در جمیع احوال
 است مگر آن را که عین ثابته سنده حالت الثبوت در غیب مطلق بران بود پس از تلبیس
 خلوت وجود عینی و تحقیق در میسایبند که آنچه از منافع مریشان را حاصلت و آنچه از
 مضار بدیشان و اصل هم از ایشان است زیرا که حکم قضا و قدر تابع علم حق است سبحانه
 و تعالی و علم تابع معلوم که عین ثابته است ولی هذا المعنی شرار من قال ای عین فو
 نسخ کتاب اول من روح دران صیغه اسرار ازل احکام قدر چو بوده و در جمیع
 حق کرده با حکام کتاب تو عمل و هیچ جماعت از اهل الله بزرگ قدر تو صاحب کشف
 ازین جماعت نیستند ایشانند که بر سر قدر و انفع مطلع اند و این جماعت نیز در
 قسم اند یکی آنکه سر قدر را علی طریق الاجمال میدانند و دیگری آنکه در وجه تفصیل
 می شناسند و این قسم آخر که مفضل میدانند اعلی و اتم است از آنکه جملا میدانند

علم حاصل علی سبب التفضیل باعلام حق باشد بنده را آنچه عین او اعطا میکند از علم بدان طریق که
 که القا کند و روح و قلب سنده و اولاد و ناسال را که عین ثابته و مفضلی این احوال میسر است یکی آنکه
 مکاشف شود و عین ثابته و احوالش را بر حق کردن حجاب از روی عین ثابته و اطلاع دادن طریق
 انفعالات احوال غیر متناهی بران مانده منزه عین ثابته کند و مطلع کرد در این احوال پس
 عین ثابته برین عبد مظهر اسم جامع باشد چون عین ثابته خاتم النبوة صلی الله علیه و سلم
 اطلاع او بر عین خویش است عین اطلاع باشد بر جمیع اعیان چه عین او محیط همه اعیان است چون
 احاطه آن اسم که این عین مظهر اوست مرجم همرا که کربیب باشد بدان عین در احاطه اطلاع
 او بر اعیان بحسب آن تواند بود و اگر او را اصلا احاطه نباشد نیز بر عین خویش مطلع نزدین
 مکاشف مطلع بر عین ثابته خود از ان قسم دیگر اعلاست چه علم او غرض منزه علم حق است
 بدو بدان سبب اذیان حسرت در ان معدن واحد است که آن عین ثابته عبد است و فرق
 العین آنست که علم حق سبحانه بدان عین لذاته است نه بواسطه امری دیگری و علم عین
 خویش و احوالش بواسطه غیابت الهی است در حق او و عین این غیابت نیز از جمله احوال
 عین ثابته است و صاحب این کشف چون بعینیت حق بر احوال عین ثابته خویش مطلع
 شود در یاد که این غیابت هم از جمله مفضیات احوال عین ثابته است و اوست لا یعلم کوب
 کان فندم نیستان شکر کم هم زمین میرود من بخورم اما بدان که غیابت حضرت حق و
 باری باطلی سبحانه و تعالی بر در و فرست فسی آهست عین ثابته استوار خود قضا
 آنکه کن و این غیابت که کسب فضیلت نمودن است و تابع مرعین ثابته ما و فسی دیگر که ذات الهی
 بنفسی است که عین ثابته و این غیابت بحسب مفضیلت است که اعیان در خدا آتش
 ازوی آن آثار اوست و فیض مقدس نیز تابع اوست فاما هر کله بر جمع الیه

Copyrighted material